

فراتر از یک نگاه

یکم

به رغم آن‌که دین از واقعی‌ترین، ملموس‌ترین و فراگیرترین واقعیات زندگی ما آدمیان است، کوشش دین‌پژوهان برای عرضه تعریفی جامع و مانع از آن چندان با توفیق روبه‌رو نبوده است. تعریف‌های بسیاری که از دین ارائه شده یا از نظر گستره و شمول ناتمام هستند و فراگیرنده همه ادیان شناخته شده نیستند یا آنقدر بسیط و دامنه‌دار هستند که حتی مکاتبی چون انسان‌گرایی سکولار و کمونیسم را نیز در حریم ادیان راه می‌دهند. به علاوه، این تعاریف بسیار فراگیر چون بر حداقل‌های مشترک تأکید می‌کنند بسیاری از ابعاد مهم ادیان سنتی و مهم را نادیده می‌گیرند و به تعبیر دیگر، دین را از عمق معنایی آن تهی می‌سازند.

شاید کوشش برای تعریفی منطقی که ما را بر تمییز ذاتی - اگر بتوان برای مقولاتی چون دین، ذاتی را قائل شد - یا تمییز عرضی میان آنچه به واقع، دین است و آنچه شایستگی نام دین را ندارد قادر سازد کاری ناشدنی یا کم‌ثمر تلقی شود. از این‌رو برخی به جای ارائه تعریفی ماهوی یا مفهومی از دین، به تعاریف کارکردگرایانه یا کارآمد رو آورده‌اند. در این نوع تعریف، به جای ذکر مفهوم‌های ماهوی یا مؤلفه‌های مفهومی، ویژگی‌ها و ابعاد مهم و مشترک ادیان شناخته شده، شناسایی و شناسانده می‌شود که به تعبیری کارکردها و خدمت‌هایی را که این ادیان دارند و پیشکش می‌کنند پوشش می‌دهد و به تعبیر دیگر، به جای آن‌که ما را به کنه ماهیت و عمق مفهوم، رهنمون شود ما را به مصادیق پذیرفته شده ادیان راهبری می‌کند. چنین تعاریفی به تعبیر قدمای ما از سنخ «وصف مشیر» هستند که به اعیان و اشخاص یک مفهوم خاص اشارت می‌کنند، هر چند از همه ابعاد مفهومی آن تصور خاص برده بر نمی‌دارند.

در تعریف به معنای سنتی همواره نقیصه‌ای وجود داشته و آن این‌که صرف کنار هم قراردادن برخی مفاهیم و تصورات حتی اگر از سنخ جنس قریب و فصل قریب باشند - که همواره در نیل به جنس و فصل حقیقی تردید وجود داشته است - نمی‌تواند ما را بر هدف اصلی تعریف که قدرت تشخیص و تمییز است توانا سازد. این هدف در صورتی تأمین می‌شود که علاوه بر وضوح ذهنی مفاهیم، بتوانیم در متن واقع، در مواجهه با هر فردی تشخیص دهیم که آیا این فرد از مصادیق معرّف می‌باشد یا خیر. این نوع توانایی تنها در صورتی به دست می‌آید که علاوه بر تعریف، معیار یا معیارهایی نیز برای تشخیص مصادیق ارائه شود. طبعاً در تعاریف کارکردگرایانه یا کارآمد، این نقیصه یا وجود ندارد یا به حداقل می‌رسد، هر چند این نوع تعریف نیز ضعف‌ها و کاستی‌های خود را داراست، از جمله آن‌که گویا سیاهه مورد توافقی از ادیان وجود دارد و ما فقط مکلف به ارائه تعریفی فراگیر از آنها هستیم و چون بر این نوع تعریف قادر نیستیم، ناگزیر به تعریفی کارکردگرایانه یا کارآمد رو می‌آوریم. روشن است که چنین فهرستی در کار نیست. تنها چیزی که می‌توان گفت این است که هر نظام فکری و هر نوع جهان‌بینی‌ای را نمی‌توان دین دانست، همچنان که هر حلقه یا جماعت انسانی‌ای را که بر دیدگاه‌هایی خاص توافق کرده و به الزاماتی خاص ملتزم شده‌اند نمی‌توان متدین و اهل دیانت دانست. از طرف دیگر، به هیچ وجه نمی‌توان در دین‌بودن آیین‌هایی چون اسلام، یهودیت و مسیحیت یا هندوئیسم و بودیزم تردید کرد.

بنا به آنچه گفته شد تنها یک راه حل باقی می‌ماند و آن این‌که ویژگی‌های آنچه به قطع و یقین، در شمار ادیان قرار دارد استخراج و برشمرده شود، سپس با توجه به این ویژگی‌های مشترک در مورد دیگر منظومه‌ها و مجموعه‌هایی که احتمال دین‌بودن در مورد آنها مطرح و قابل توجه است داوری شود و بر اساس این داوری یا آنها را در شمار ادیان تلقی کنیم یا بگوییم هر چند نمی‌توان آنها را دین دانست، می‌توان در برخی ابعاد و خصائص، آنها را شبیه به دین به شمار آورد.

دوم

اگر در مقام شمارش ویژگی‌های ادیان سنتی‌ای که همچنان زنده و پیرطرفدار هستند برآیم، می‌توانیم فهرستی قابل توجه از بینش‌ها، گروه‌ها و کنش‌ها را فراهم آوریم. همه

ادیان باورهایی خاص در مورد هستی، و مبادی، غایات و مراتب آن دارند. در همهٔ ادیان، هم باور به حقیقتی غایبی وجود دارد و هم باور به ارزش‌هایی غایی. در همهٔ ادیان باید و نبایدهایی وجود دارد که ما از آنها به فقه و اخلاق تعبیر می‌کنیم. در همهٔ ادیان علاوه بر تحدید مناسبات انسان و مبدء هستی و نیز مکلف‌ساختن آدمی به وظایفی در قبال آن حقیقت متعالی، مجموعه‌ای از اعمال آیینی و شعائر دینی وجود دارد که جنبهٔ نمادین و تظاهرات عینی و اجتماعی در آنها غالب و نمایان است. هر دینی کم یا زیاد حاوی آداب تشریف و مراتب تعلق به آن دین است. با صرف عزم درونی و تعلق قلبی، هیچ کس در شمار متدینان به یک دین خاص در نمی‌آید. برای پیوستن به یک حلقهٔ دینی باید آداب و ترتیبی را جست. هم‌چنین همگان در تعلق و انتساب به یک دین در یک سطح و تراز نیستند.

در همهٔ ادیان مکان‌هایی مقدس برای عبادت وجود دارد و معمولاً در مناسبت‌هایی خاص، عبادت در این معابد به صورت جمعی و با آیین‌هایی خاص صورت می‌گیرد. همهٔ ادیان گونه‌های مختلفی از هنر را پذیرفته و پرورانده‌اند. در همهٔ ادیان متون خاصی از اعتبار و قدسیت برخوردار هستند. در هر دینی علاوه بر متون مقدس و معابد مورد احترام، زمان‌ها، مفاهیم، افراد و حتی زبان‌هایی خاص از نوعی قداست برخوردار هستند و اساساً تعالی و در مرتبهٔ بعد، تقدس از کلیدی‌ترین مفاهیم و باورهای همهٔ ادیان است. در تمام دین‌های شناخته‌شده کسانی به عنوان شارحان دین و متصدیان مراسم دینی وجود دارند که از آنها به عنوان روحانیان آن ادیان یاد می‌شود. بنیانگذار یا اول‌شخص هر دینی همواره از جنبه‌ای قدسی و از نوعی برگزیدگی برخوردار است و دست‌کم، تحقق عینی آموزه‌ها و ارزش‌های آن دین، و کمال یافته‌ترین اهل آن دین است. در تعلیمات همهٔ ادیان می‌توان دوگونه تعلیمات بیرونی (exoteric) و درونی یا باطنی (esoteric) را تشخیص داد. هیچ دینی بدون اسرار نیست و همهٔ ادیان در مقام تعلیم و تبلیغ، همه چیز را یکجا و برای همه بازگو نمی‌کنند. این‌که برتر از حقیقت، هیچ حقیقت و ارزشی نیست، پس باید همهٔ حقایق را باز گفت و همه باید همهٔ حقایق را بدانند سخنی است روشنفکر مآبانه که در ادیان جایی ندارد و حتی فیلسوفان عالی‌مقام نیز که به حقیقت‌مداری و عقل‌محوری شهره هستند، بدین درازدامنی و گشادگی به بیان حقائق باور ندارند. فارابی در احصاء العلوم، منطق، دلیل برهانی و بیان حقائق برهانی را برای

کسانی که ماندن در مقام ظن و گمان را ترجیح می‌دهند و بر آن قناعت و بسنده می‌کنند ضروری نمی‌داند (ص ۳۲، چاپ دارالالهلال، ۱۹۹۶) و بوعلی سینا در پایان کتاب اشارات و تنبیهات سفارش می‌کند که این لطائف حکمی را از جاهلان، بی‌مایگان و همه کسانی که از ذهن و قواد محرومند یا اهل ممارست علمی نیستند و نیز از ملحدان فیلسوف دور مصون بدارند (شرح اشارات، ج ۳، ص ۴۱۹).

شگفتی در اینجاست که امروزه در جوامع دینی و احیاناً حتی در برخی محیطها؛ علمی دینی این دو بخشی بودن تعالیم دینی مراعات نمی‌شود و همه چیز در همه سطوح برای همگان منتشر می‌شود یا برای عموم مطرح می‌گردد. این رفتار هم با ماهیه تعلیمات دینی نمی‌سازد و هم امر تربیت دینی مؤمنان را دچار خلل می‌سازد.

سوم

علاوه بر همه این ویژگی‌هایی که برشمردیم، در عرصه معرفتی نیز می‌توان نشان داد که در همه ادیان به دانش و بینش اهمیت داده شده است. هیچ دینی را نمی‌شناسیم که دامن آن هیچ علم و دانشی نبالیده باشد. دست کم، همه ادیان علومی را با وصف دینی به رسمیت می‌شناسند، همچنان که همه ادیان به شهود باطنی و شناخت‌های عرفانی که در پرتو تزکیه و تهذیب به دست می‌آیند اهتمام زیادی نشان می‌دهند. ما در سه دیر ابراهیمی عارفان برجسته‌ای را می‌شناسیم که هم در سلوک عرفانی و هم در مباحث نظری عرفانی مقام والایی دارند. یهودیت قبلا و حسیدیزم را در خود پرورانده مسیحیت علاوه بر آن که به تعبیری عرفان یهودیت یا تکمله‌ای عرفانی بر آیین یهود است، عارفان بنامی چون باسیلیوس، مایستر اکهارت و یاکوب بومه را پرورش داد است. عرفان اسلامی و بزرگان عرفان و تصوف اسلامی نیز که جایگاه برجسته و شایسته خود را در اسلام و نیز در میان همه متفکران و معناگرایان دارند. این روزها ما شاها نکوداشت جهانی مقام مولانا جلال الدین رومی هستیم. در ابتکاری تحسین برانگیز و معنادار، سال جاری میلادی را به نام این عارف و صوفی بزرگ ایرانی تبار - و البته متعلق به همه انسانها - نامیده‌اند.

هیچ دینی را نمی‌شناسیم که عالم دینی نداشته باشد یا بنیانگذاران و پیشوایان آن در شمار اهل علم و معرفت نباشد. حتی در زمینه تفکر عقلی نیز همه ادیان به سطحی از آد

و به مرتبه‌ای از آن تن داده‌اند. در برخی ادیان شرقی بُعد فلسفی آنقدر نیرومند است که با کمی اغراق می‌توان آنان را مکاتب فلسفی دانست و در برخی دیگر، بُعد فلسفی بروز و ظهور کمتری دارد. با این همه ما در سه دین بزرگ توحیدی، یعنی اسلام، مسیحیت و یهودیت فیلسوفان بنامی را می‌شناسیم که در میان عالمان و پیروان آن ادیان جایگاه در خوری داشته‌اند.

گفتنی است که نباید تفکر عقلی را به تفکر فلسفی فروکاست. ممکن است در یک دین، مکتب فلسفی یا فیلسوفان برجسته نتوانند بروز و ظهور زیادی پیدا کنند، اما باز بتوان گرایش‌های عقلانی قوی را در آنها یافت و نشان داد. تفکر کلامی که در همه ادیان بزرگ دنیا منزلت والایی دارد خود جلوه‌ای از تفکر عقلانی است، همچنان که اجتهاد فقهی که به ویژه در اسلام و یهودیت بسیار قوی و نمایان است نوعی گشودگی در برابر عقل است. آنان که عقل ستیزند حتی گرایش‌های کلامی را نیز بر نمی‌تابند. اساساً کلام، یعنی پا را از محدوده نص و از ظاهر آن فرا‌تر گذاشتن، و کلام یعنی دفاع از آموزه‌های دینی در برابر منکران و مخالفان آن آموزه‌ها که طبعاً در مواجهه با پیروان دیگر ادیان و نیز بی‌دینان باید جنبه فرادینی و عقلانی داشته باشد. اجتهاد نیز در همه ادیان دارای شریعت، همان تفریع فروع بر اصول و استنباط از نصوص در خصوص آنچه به حکم آن تصریح نشده می‌باشد. تعبیر فارابی در این خصوص خواندنی است. این فیلسوف کاملاً منطقی و عقل‌گرا و در عین حال ملتزم به دین و شریعت بر آن است که فقه - در معنای گسترده آن که به کاربردهای قرآنی آن نزدیک‌تر است - عهده‌دار استنباط آراء و افعالی است که بنیانگذار شریعت بر آن تصریح نکرده است، البته بر پایه آنچه در دین بدان تصریح شده است. و کلام نیز - به معنایی که محدود به دفاع از عقاید دینی نیست - در پی حمایت از آراء و افعالی است که شارع بدانها تصریح کرده است و این یاری‌کردن و دفاع نمودن می‌تواند به مدد دلائل عقلی صورت بگیرد و البته در صورت ناسازگاری اصول موضوعه دین با معقولات - یا حتی محسوسات و مشهورات - تا می‌شود می‌باید ظاهر گزاره دینی را تأویل، و بر معنای معقولی که عبارت نیز تاب آن را دارد حمل کرد و در صورت عدم امکان تأویل موجه، گزاره قطعی و منصوص دینی مبنا و محکم است (رک: احصاء العلوم، ص ۸۵-۹۰).

بر این اساس و با توجه به این نگاه، در همه ادیان و حتی در همه مذاهب اصلی هر

دینی، مرتبه و سطحی از عقل‌گرایی را می‌توان نشان داد. از این‌رو متهم کردن یک دین به عقل‌گریزی به نحو مطلق - چه برسد به عقل‌ستیزی - کاری درست و برخاسته از واقعیات ادیان و تاریخ معرفت دینی نیست، همچنان که وارد کردن این نقد و اتهام نیز کاری هوشمندانه و حکیمانه نیست، زیرا چنین نقدی بیش از هر چیزی بر پیکره گرایش‌های عقلی و عقل‌گرایان هر دینی ضربه وارد می‌کند و در جغرافیای تفکر دینی، گرایش عقلانی را در قبال گرایش‌های نص‌گرا و تجربه‌گرا (شامل تجربه‌های شهودی و عرفانی) تضعیف می‌کند. اگر کسانی بر آنند که باید گرایش‌های عقلانی را در یک دین تقویت کرد و بدین وسیله مثلاً به صلح جهانی یا کاهش خشونت‌هایی که به نام دین صورت می‌گیرد خدمت کرد، بهترین راه این است که به جای نفی کلی عقل‌گرایی در یک دین، رگه‌ها و گرایش‌های عقلانی آن دین را بشناسند و بشناسانند.

در گفت‌وگوی این شماره، بار دیگر به خاطر فرصت دیدار جناب عادل تئودور خوری از مرکز ادیان، سخنرانی مشهور پاپ را در رگزن‌بورک آلمان مطرح کرده، مورد انتقاد قرار دادیم و توضیحات این متأله برجسته را که آثارش در آن سخنرانی مورد استناد پاپ قرار گرفته و خودش نیز از مقامات عالی رتبه کلیسای کاتولیک است و در عین حال پژوهش‌های ارزنده‌ای هم در زمینه اسلام دارد شنیدیم و احياناً مورد انتقاد قرار دادیم، انتقادهایی که مورد انکار ایشان نیز قرار نگرفت. در این مصاحبه بر وجود عقل‌گرایی در اسلام، به ویژه در تفکر شیعی و اعتزالی تأکید شده و گفته آمده که متأسفانه به دلیل ناآگاهی جناب پاپ نسبت به همه فرق اسلامی، وجهه غالب یک فرقه کلامی بر همه فرق اسلامی تعمیم داده شده است. البته یادآور شدیم که حتی اشاعره - یا اراده‌گرایان به تعبیر پروفیسور خوری - نیز در میانه اعتزال و تشیع از یک سو، و اهل حدیث و سلفی‌گری از سوی دیگر قرار دارند و حدی از عقل‌گرایی در میان آنان نیز - به ویژه با تفسیرهای غزالی و فخر رازی - محفوظ و محترم مانده است و مهم‌ترین نشانه آن تکریم تفکر کلامی و علم کلام توسط اشعریان است، چنان‌که ابوالحسن اشعری کتابی را در استحسان خوض و غور در علم کلام تألیف کرد و امروزه سلفی‌ها - که افکار و تعلیماتشان دست‌آویز خشونت‌طلبان جهان اسلام قرار گرفته - از این‌که بر ابوالحسن اشعری و نیز همه متکلمان، نواندیشان و تجدیدگرایان جهان اسلام بتازند و آنان را مورد نقد و طعن قرار دهند ابایی ندارند.

چهارم

بالیدن گرایش‌های مختلف علمی و عملی در دامن دین هم ظرفیت بالا و گسترده دین را نشان می‌دهد و هم خواست الاهی را برای چند بعدی بودن دین و پاسخگویی آن به نیازها و ذائقه‌های مختلف را آشکار می‌سازد. کثرت موجود در عالم اعیان و دنیای انسان مقتضی آن است که دیتی که برای انسان و برای هدایت و سعادت انسان آمده است کثرت‌ها و قابلیت‌های متنوعی داشته باشد که بتواند همه انسان‌ها را با گرایش‌ها و بینش‌های مختلف در زیر لوای تعالی، حقیقت و ارزش غایی و عمق و کنه معنایی گردهم آورد و خداوند حکیم دین خود را - در تجلیات گوناگونش - به گونه‌ای قرار داده که همه حقیقت‌جویان و فضیلت‌خواهان را در خیمه خویش میهمان سازد. دین بساطی است گشوده در بساط زمین که هر حق طلب صداقت‌پیشه‌ای را جذب و اقناع می‌سازد. این‌گونه هم می‌توان کثرت ادیان را و این‌که چرا با ظهور دین کاملی چون اسلام، هنوز ادیان دیگر باقی مانده‌اند تبیین کرد و هم قرائت‌پذیری دین را و هم کثرت و تنوع درونی دین را.

در اینجا سخن ما معطوف به تکثر درونی دین و ظرفیت‌های متنوع علمی آن است. از دین اسلام بگوئیم که در بطن و متن خود رشته‌های مختلف علمی را پرورانیده (علوم اسلامی) و مجال را برای ورود و نفوذ علوم دخیل (یا علوم الاوائل و به تعبیر کندی فیلسوف، علوم الانسانیه) باز گذاشته است. در بستر اسلام، علاوه بر دانش‌های مختلف دینی و بشری، گرایش‌های شهودی و تجربیات عرفانی نیز میدانی باز را یافته‌اند. عرفان چه در عرصه نظری و چه در جانب عملی - که گاه از آن به تصوف تعبیر می‌شود - از حاکم و متن اسلام برخاسته است و امروزه چنان‌که سنت‌گرایان و بسیاری دیگر از دین‌پژوهان گفته‌اند ظرفیت عرفانی اسلام از دیگر ادیان زنده دنیا عمیق‌تر و پویاتر است. در این میان، افراط و تفریط‌هایی صورت گرفته که آسیب زیادی به پیکره اسلام و معرفت و سلوک ایمانی وارد کرده است. کسانی بعدی از دین را آنقدر فراخ می‌کنند که جایی برای ابعاد دیگر نمی‌ماند یا علمی دینی یا معرفتی عقلانی یا شهودی را آنقدر حجیم و عظیم می‌کنند که دیگر جای و جایگاهی برای دیگر دانش‌ها و بینش‌ها باقی نمی‌ماند. این افراط‌ها که در درون خود حاوی تفریط‌هایی نیز هست و افراط‌هایی را نیز در اطراف مخالف و مختلف موجب می‌شود تعادل و اعتدال دین و فهم عمل دینی را بر هم می‌زند.

در خصوص تصوف و عرفان اصراری که برخی بر سلسله‌هایی خاص، اقطاب و مشایخ مشخص و نیز بر آدابی متفاوت با آداب عموم اهل شریعت دارند حساسیت برانگیز بوده است. کوشش برای گستراندن این حلقه‌ها و مسالک خاص نیز علاوه بر حساسیت برانگیز بودن، چندان با طبع و ماهیت تصوف نیز نمی‌سازد. صوفیان حقیقی در بند ننگ و نام نیستند و داعیه‌ای جز رضای حق و صفای خلق ندارند. سلوک اخلاق و حکمت معنوی آنان جویندگان حقیقت و فضیلت را به سمت آنان سوق می‌دهد. دیگر، نیاز به جد و جهد، جست و خیز، و دعوا و ستیز نیست. هر جا و هرگاه بوی فتنه و جدال می‌آید صوفی خلوت‌گریز و کثرت‌ستیز سر در گریبان فکرت خود فرو می‌برد و به خلوت دل و محفل اهل دل پناه می‌برد. آنچه امروزه حساسیت برخی مؤمنان را برانگیخته و فرصتی مناسب را در اختیار محدودنگران، ظاهرینان و انحصارگرایان قرار داده میل به بسط نفوذ اجتماعی و تشدید تظاهرات عینی در برخی طریقت‌های صوفی است. به نظر می‌رسد که این نوع تمایل هم با ماهیت درونگرایی تصوف نمی‌سازد و هم مصلحت‌اندیشانه نیست. به رغم این انتقادی که از سر دلسوزی متوجه اهل تصوف و باطن می‌دانیم و می‌سازیم باید نکته‌ای را هم به کسانی که فرصت را برای تاختن به صوفیان مناسب دیده‌اند و نه طریقت‌ها و سلاسل، که حتی نامدارانی چون مولوی را بر نمی‌تابند یادآور شویم و آن این‌که شما حتماً ظرفیت و عمق معنوی اسلام و تشیع را قبول دارید. پرسش ما این است که این بحر عمیق و راه دقیق را چرا عالمان و طالبان ما نمی‌کاوند و نمی‌پویند. چرا اینقدر در ظواهر دین و شریعت مانده‌ایم و حال و مجالی را برای استحصال این همه گوهر معنوی باقی نگذاشته‌ایم. اگر با صوفیان سرناسازگاری داریم، چرا خودمان و از آن سنخ و جنسی که خودمان می‌پسندیم عارفانی واصل را نمی‌پرورانیم و به شیفتگان واقعی نمی‌شناسانیم. تا زمانی که ما از این بستر و زمینه عظیم که قاعدتاً گوهر دین و حقیقت ناب دینی را هم باید در آن جست و یافت غفلت می‌کنیم و تا زمانی که از ارائه نسخه‌های شفاف‌بخش و از دستگیری‌های معنوی غافلیم یا عاجزیم طبیعی است که راه را برای دیگران باز ساخته‌ایم.

واپسین سخن ما تأکید بر درون مایه آغازین سخن این شماره است و آن این‌که هم تکرر موجود در دین را دریابیم و به رسمیت بشناسیم و هم تکرر موجود در جامعه دینی و بینش و کنش دینی را. ما نمایندگان خدا بر روی زمین نیستیم، همچنان که حجت زمینی

خداوند نیز نیستیم. دستمان نیز از دامان حجت الاهی کوتاه است. ماییم و متون مقدس دینی. ماییم و قرآن و سنت رسالت و عترت، ماییم و بی شمار کوشش‌های علمی عالمان دینی. ماییم و انبوه تجربه‌های دینی مؤمنان. ماییم و تاریخ عظیم دین و دینداری. مبادا ما با رفتار و گفتار خود کاری کنیم که راهی که چه بسا برای کسانی تنها راه تقرب به حقیقت دین و تشبه به اولیای دین است بسته شود. مبادا که انسان‌هایی را با ذائقه‌های متفاوت از طریقتی که بدان انس گرفته‌اند باز بداریم و بی آن‌که منتهجی روشن و پیموده را پیش رویشان قرار دهیم آنان را در وادی حیرت و تیه ضلالت رها کنیم تا طعمه‌گرگان درنده‌ای شوند که هیچ نسبتی با دین، اخلاق و معنویت ندارند و برخی از آنان آنچنان بازیگر و بازیگردانند که به آسانی در سلک و کسوت ما در می‌آیند و آداب و ترتیب ما را می‌جویند و می‌پویند. آیا بهتر آن نیست که خود را بپاییم و اندرونی خود را از آلودگی‌ها و تهدیدهای درونی بیالاییم. وظیفه اصلی ما تعمیق و بسط معرفت ناب دینی و نیز ارائه الگوهای موفق دینداری و دین‌مداری است. بیش از این را نخواهیم و نجویم که جهان و انسان را دست تقدیر حق و حکمت و تدبیر پروردگار راه می‌برد و اوست گرداننده دل‌ها و هدایتگر راه‌ها.